

## آیا چین قواعد درگیری را تغییر می‌دهد؟

### (ترجمه)

در جهانی که جنگ‌ها دیگر از تریبون‌های رسانه‌ای اعلام نمی‌شود و سرنوشت آن‌ها تنها با غرش طیاره‌ها تعیین نمی‌گردد، نوع دیگری از درگیری در حال شکل‌گیری است؛ درگیری خاموش، فرامرزی و گسترده‌تر از مرزهای جغرافیا؛ جایی که توازن قدرت‌ها جدیداً تعریف می‌شود و حدود نفوذ میان قدرت‌های بزرگ مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرد.

در چنین صحنه متغیری، ایران دیگر صرفاً کشوری به‌نظر نمی‌رسد که با تحریم‌ها یا تهدیدهای نظامی مواجه است، بلکه به‌عنوان بازیگری ظاهر می‌شود که می‌کوشد از مسیر یک دروازه غیرممتعارف، جایگاه خود را مجدداً مشخص کند؛ بازیگری که از منافع مشترک با چین بهره می‌برد و از تبدیل شدن تکنالوژی به کالایی در دسترس در یک بازار جهانی باز، استفاده می‌کند. امریکا به این نزدیکی با دیده تردید می‌نگرد؛ زیرا مسئله دیگر تنها به یک توافق یا معامله مقطعی محدود نمی‌شود، بلکه به پرسشی عمیق‌تر گره خورده است: آیا جهان در آستانه شکل‌گیری نظم بین‌المللی جدیدی قرار دارد که در آن انحصار قدرت از دست دولت‌های احتکارکننده قدرت بیرون کشیده می‌شود، یا این‌که فقط با بازتوزیع همان قدرت، اما با ابزارهایی پیچیده‌تر و مهم‌تر روبه‌رو هستیم؟

از سال ۲۰۱۶، زمانی که طرح "شراکت استراتژیک درازمدت" میان تهران و پکن مطرح شد، روشن نبود که این رابطه تا چه اندازه می‌تواند گسترش یابد. اما امضای توافق همکاری درازمدت در سال ۲۰۲۱، زیربنای ائتلافی را گذاشت که فراتر از اقتصاد، ابعاد ژئوپولیتیک را نیز در بر می‌گیرد. چین از طریق پروژه "کمربند و راه"، تنها در پی ایجاد یک مسیر تجاری نیست، بلکه به دنبال ایجاد نقاط اتکای استراتژیک است؛ و ایران با موقعیت جغرافیایی و ثروتهایش، یکی از سنگ‌بنای‌های اساسی این پروژه به‌شمار می‌رود.

این توافق، برای کسانی که درباره آن چیزی ننشیده‌اند، نخستین بار در سال ۲۰۱۶ م و در جریان سفر رئیس‌جمهور چین، شی جین‌پینگ، به تهران و دیدارش با رهبر ایران، علی خامنه‌ای، مطرح شد؛ جایی که ایده ایجاد یک شراکت استراتژیک درازمدت میان دو کشور مورد بحث قرار گرفت. در سال ۲۰۱۹ م، ایران در آغاز اعلام کرد که موضوع تنها در حد یک ایده است و هنوز به توافق نهایی نرسیده؛ اما این روند بعدها گسترش یافت تا سرانجام در ۲۷ آوریل ۲۰۲۱ م، توافق به‌گونه رسمی امضا شد و نام "توافق‌نامه همکاری استراتژیک" بر آن گذاشته شد؛ توافقی با مدت ۲۵ سال. (منبع: الجزیره نت، ۲۷/۴/۲۰۲۱ م). این توافق‌نامه در اصل یک چارچوب کلی بود، نه معاهده‌ای با تمام بندها و جزئیات تفصیلی. در سال ۲۰۲۳ م نیز امضای تازه‌ای برای آن صورت نگرفت، اما همکاری‌ها تقویت شد و در جریان دیدارهای متقابل، چندین توافق فرعی دیگر به امضا رسید. (منبع: العربیه، ۲۳/۲/۱۴ م). این توافق به‌صورت کامل محرمانه نیست؛ زیرا به‌گونه رسمی اعلام شد، مدت آن (۲۵ سال) مشخص گردید و شامل همکاری‌های اقتصادی، سیاسی و احتمالاً امنیتی است. با این حال، از شفافیت کامل نیز برخوردار نیست؛ چراکه بخش بزرگی از جزئیات آن رسماً منتشر نشده است، به همین دلیل گاهی از آن به‌عنوان توافقی مهم یا "نیمه‌محرمانه" یاد می‌شود. از جمله مواردی که به بیرون درز کرده، این موارد است:

۱. نفت در برابر سرمایه‌گذاری (جوهر اصلی معامله): چین نفت ایران را با قیمت‌های تخفیف‌دار و ثابت، برای مدت طولانی که ممکن است تا ۲۵ سال ادامه یابد، دریافت می‌کند؛ در مقابل، در بخش انرژی، زیربنایها، بندرها، خطوط آهن، ساخت ذخیره‌گاه‌های نفتی ایران در داخل چین و بخش‌های دیگر سرمایه‌گذاری می‌نماید.

۲. مرتبط ساختن ایران به تلاش و ابتکار چین در ارتباط به پروژه "کمربند و راه": توسعه بندرها و خطوط آهنی که آسیا را از مسیر ایران به اروپا وصل می‌کند؛ به این معنا که ایران از یک کشور منزوی، به گذرگاه تجاری جهانی تبدیل می‌شود.

۳. همکاری نظامی و امنیتی: برگزاری تمرینات نظامی مشترک، تبادل اطلاعات استخباراتی و توسعه تکنالوژی‌های نظارتی.

۴. تکنالوژی و ارتباطات: فراهم‌سازی زمینه ورود شرکت‌های چینی مانند هواوی، توسعه شبکه‌های (G5) و گسترش نظارت دیجیتال. در چارچوب همین همکاری، ایران در سال ۲۰۲۴ م از طریق یک شرکت خصوصی چینی، به یک ماهواره تجارتي دومانظوره چینی دست یافت؛ به‌گونه‌ای که ایران حق دسترسی یا استفاده از آن را خریداری کرد. این ماهواره با نام (TEE\_01B) شناخته می‌شود و به‌صورت رسمی ملکیت ایران نیست، بلکه متعلق به یک شرکت خصوصی چینی است؛ اما ایران خدمات یا داده‌های آن را خریداری کرده است. کنترل یا بخشی از مدیریت عملیاتی این ماهواره از طریق ایستگاه‌های زمینی خارج از ایران و به‌گونه انحصاری در چین انجام می‌شود. جزئیات نحوه فعالیت این ماهواره هنوز به‌صورت کامل روشن نیست، اما گفته می‌شود که در جنگ، برای نظارت بر پایگاه‌های نظامی و پشتیبانی از عملیات‌های نظامی مورد استفاده قرار گرفته است؛ ادعایی که منابع غربی مطرح کرده‌اند. (منبع: رویترز، ۲۰۲۶/۴/۱۵ م) ایران در این توافق چندین فرصت می‌دید که می‌توانست از طریق آن، میان روابط خود با آمریکا و چین نوعی موازنه ایجاد کند؛ به‌ویژه پس از تغییر سیاست آمریکا در قبال تهران، ترور فرماندهان ایرانی، خروج از توافق هسته‌ای و دیگر تحولاتی که فضای رابطه میان دو طرف را متحول ساخته بود. از برجسته‌ترین اهدافی که ایران از این توافق دنبال می‌کرد، شکستن تحریم‌های امریکایی بود؛ زیرا چین می‌توانست برای تهران، تمویل مالی، مسیرهای تجارتي و پوشش سیاسی فراهم سازد. همچنین ایران در پی شکل‌دهی به محور ایرانی-چینی بود؛ محوری که احتمال می‌رود در آینده روسیه را نیز در بر گیرد. از سوی دیگر، این همکاری تهدیدی غیرمستقیم برای گذرگاه‌های انرژی به‌شمار می‌رود؛ زیرا چین حضور گسترده‌تری در خلیج پیدا می‌کند و ایران نیز اعتماد بیشتری برای مدیریت بحران‌هایی مانند تنگه هرمز به‌دست می‌آورد.

با این همه، ایران نسبت به اعطای امتیازهای بسیار درازمدت به چین، در سایه نبود شفافیت، نگرانی‌هایی داشت و از افتادن در "دام قرصه‌ها" هراس داشت. در مقابل، خود چین نیز با احتیاط رفتار می‌کرد و این توافق را به‌گونه کامل وارد مرحله اجرایی نداشت؛ بلکه روند تطبیق آن با کندی همراه بود، زیرا تحریم‌های امریکایی علیه ایران مانع مهمی به‌شمار می‌رفت و میزان سرمایه‌گذاری‌ها نیز هرگز به رقم ۴۰۰ میلیارد دالر، آن‌گونه که تبلیغ می‌شد، نرسید.

از این قسمت نمی‌توان گفت که جنگ تنها در نتیجه این توافق به‌وجود آمده است، اما با آغاز جنگ و پیامدهای ناشی از آن، این توافق به یکی از اهداف فشار تبدیل شد؛ و چه‌بسا تلاش می‌شود که ایران به‌گونه مستقیم وادار به کاهش یا حتی لغو آن گردد، در حالی که اهداف دیگری نیز هم‌زمان دنبال می‌شود. از همین زاویه، به‌نظر می‌رسد که یکی از اهداف اعلام‌نشده هرگونه تشدید تنش یا فشار امریکایی، تنها تغییر رفتار ایران نیست، بلکه کاهش یا حتی گرفتن توانایی ایران برای استفاده از این برگ نیز می‌باشد. کنترل گذرگاه‌های دریایی یا خنثی‌سازی طرفی که آن‌ها را تهدید می‌کند، از چندین دهه به این سو در مرکز دکترین استراتژیک واشنگتن قرار داشته است. هر قدرت منطقه‌ای که توانایی مختل ساختن این جریان را داشته باشد، به‌عنوان عامل برهم‌زننده توازن تلقی می‌شود که باید مهار گردد، اگر نه کاملاً تجزیه و بی‌اثر ساخته شود.

اما تناقض اصلی در این جاست که تلاش برای گرفتن این توانایی از ایران، ممکن است تهران را بیشتر به آن توانایی وابسته ساخته و باعث شود که محکم‌تر به آن چنگ‌زند، یا آن را به‌سوی توسعه ابزارهای غیرمتعارف برای جبران این خلأ سوق دهد؛ چه از طریق نیروهای نیابتی منطقه‌ای و چه با استفاده از تکنالوژی‌های نوین، از جمله فضا و ابزارهای نظارتی. در این جا، صحنه درگیری دیگر صرفاً نزاع بر سر جغرافیا نیست، بلکه به نبرد بر سر ابزارها تبدیل می‌شود؛ درگیری که محور آن این پرسش است: چه کسی توانایی تعطیل کردن این گذرگاه‌ها را دارد و چه کسی قادر به حفاظت از آن‌ها است؟

بر این اساس، اصرار امریکا برای بازپس‌گیری زمام کنترل در این نقطه حساس، تنها بازتاب‌دهنده تمایل واشنگتن برای مهار ایران نیست، بلکه از نبردی عمیق‌تر پرده برمی‌دارد؛ نبردی بر سر این‌که چه کسی قواعد عبور و مرور در جهان را تعیین می‌کند و چه طرفی توانایی بستن این مسیرها را در زمان لازم در اختیار دارد. در این سطح، بحران دیگر صرفاً یک اختلاف منطقه‌ای به‌شمار نمی‌رود، بلکه بخشی از کشمکش بزرگ‌تر بر سر شکل و ماهیت خود نظام بین‌المللی است.

با این حال، نتایج نهایی مذاکرات است که روشن خواهد ساخت آیا امریکا توانسته ایران را از یک کشوری که در مدار نفوذش حرکت می‌کند، به یک دولت کاملاً تابع تبدیل کند، یا این‌که ایران می‌کوشد از سقوط به وضعیت وابستگی فرار نماید و با بهره‌گیری از توافق با چین، خود را به‌عنوان کشوری مستقل مطرح سازد. البته این سناریو در صورتی مطرح است که سپاه پاسداران ایران همچنان در قدرت باقی بماند؛ اما اگر امریکا موفق شود ساختار حاکمیت آن را تغییر دهد، ممکن است در نهایت توانسته باشد ایران را به دولتی تابع خود تبدیل کند.

شگفت‌آور این‌که تمام این گذرگاه‌های زمینی، دریایی و هوایی در سرزمین‌های اسلامی قرار دارند. اگر الله سبحانه و تعالی بخواهد و دولت خلافت اقامه گردد، این عوامل جغرافیایی و استراتژیک می‌توانند به ابزارهای عظیم قدرت تبدیل شوند. اما فعال‌سازی این ظرفیت‌ها همچنان وابسته به وجود یک ساختار سیاسی است که توانایی به‌کارگیری آن‌ها را در چارچوب یک دیدگاه همه‌جانبه داشته باشد؛ دیدگاهی که در ظهور دولت خلافت تجسم می‌یابد و منابع را در مسیر تحقق ثبات و عدالت مجدداً جهت‌دهی می‌کند.

بر همین اساس، بازگشت فعال و نقش‌آفرین به صحنه بین‌المللی، نیازمند یک حرکت سیاسی و فکری سازمان‌یافته است؛ حرکتی که هدف آن بازسازی قدرت بر اصول و بنیادهای روشن، ازسرگیری زندگی اسلامی و فراهم‌سازی زمینه برای امت تا بتواند موقعیت جغرافیایی و ثروت‌های خود را در قالب یک پروژه تمدنی اثرگذار، در توازن قدرت‌های جهانی به‌کار گیرد.

**برگرفته از جریده الرأیه**

**نویسنده: استاذ نبیل عبد الکریم**

**مترجم: محمد علی مطمئن**